

شبهای ایرانیان



موسیقی، شعر، آواز، سخنوری و نقالی با حضور شاعران، هنرمندان، سخنوران نامدار و این بار شبی خوانندگان برجسته، پروانه، ستاره، نیلوفر،

مکابیز، احمد آزاد، آریس، خواننده بین الملل نورایر

شاعران علی حیدری و حسین حیدری شاه

سخنران پرویز شهنواز، ویلون علیرضا خادمی، اسماعیل کوتاهی و

علی میرزاده، سنتور سامان محمودی، جاز پرویز، کی بورد آلبرت، تنبک پوریا

خادمی، دف و ضرب حمید متقی نژاد، قار، کامل علیپور، کمترین اسلام آنتونی شمس

و رقصنده شرق مارینا و هنرمندان محبوب و میهمان

زمان شنبه ۲۲ فوریه، ۶ بعد از ظهر saatchitrading.com

ورودیه با شام کامل ۳۰ دلار تلفن رزرو جا ۰۶۶۶ - ۷۳۳ (۹۴۹)



مرا بده مجالی
 مجالی ده روزگار برای پر گشودن
 گذشتن از شهر دل ، به شهر عشق رسیدن
 همراهی پرستو، در گذر از سیاهی
 سوی بهار تازه ، در گذر از خزانی
 هممنفسی خور رشید، در پس این شب تار
 پس زدن خواب و غم ، در گذر روزگار
 مرا بده مجالی، در پس این لحظه ها
 شکستن در غم ، در پس این قصه ها
 پس زدن عقل و جان ، هر دو بدست این دل
 کشتن ترس و تردید، زیر گذار این دل
 مرا بده امانی، برای خوب دیدن
 گشودن چشم دل ، برای سیر دیدن
 دلی که حبس گشته ، عمری درون سینه
 رها کنم زمانی به امیدت زمانه
 مرا بده توانی، تا بدهم به این دل
 پس بزند ابر غم ، از آسمان این دل
 ای زندگی بنا کن ، کلبه ای از محبت
 تا زیر سایبانش ، پر باشد از صداقت
 رنگ دوباره ای ده ، تو بر گل شقایق
 تا قصه ای بگوید، از داغ قلب عاشق
 سحر

غزل از علی اکبر دهخدا
 ای مردم آزاده ! کجایید کجایید؟
 آزادگی افسرد، بیایید بیایید!
 در قصه و تاریخ چو آزاده بخوانید،
 مقصود از آزاده شماست شماست
 چون گرد شود قوتتان طود عظیم
 گسترده، چو بال و پرتان فر همایند
 بی شبهه شما روشنی چشم جهانید
 در چشمه خورشید شما نور و ضیایند
 با چاره گری و خرد خویش به هر درد
 بر مشرق رنجور دوایید و شفایند...
 بسیار مفاخر پدرانتان و شما راست
 کوشید که یک لخت بر آنها بفرزایند
 مانا که به یک زاویه خانه حریق است
 هین جنبشی از خویش که از اهل سراپند...

آی آدمها
 سایه هاتان را ز راه دور دیده
 آب را بلعیده در گود کبود و هر زمان بی تابیش افزون
 می کند زین آبها بیرون
 گاه سر، گه پا.
 آی آدمها!
 او ز راه دور این کهنه جهان را باز می باید،
 می زند فریاد و امید کمک دارد
 آی آدمها که روی ساحل آرام در کار تماشا کنید!
 موج می کوبد به روی ساحل خاموش
 پخش می گردد چنان مستی به جای افتاده بس
 مدهوش
 می رود نعره زنان وین بانگ باز از دور می آید:
 - آی آدمها...
 و صدای باد هر دم دلگزاتر
 در صدای باد بانگ او رهاتر
 از میان آبهای دور و نزدیک
 باز در گوش این نداها:
 - آی آدمها...
 موج سنگین را به دست خسته می کوبد
 باز می دارد دهان با چشم از وحشت دریده

شاید وقتی دیگر...
 شاید وقتی دیگر فرصتی پیش آید تا بتوانیم از چراها و چگونه
 ها گلگه کنیم ، که امروز فرصتی برای گلایه نیست .
 از غم خستگی ها و بی شوقی ها، از زخم کهنه ای که بر دلها پیمان
 خورده شاید بتوانیم بگوئیم ...
 شاید وقتی دیگر، فرصتی دیگر پیش آید تا زدلتنگی ها و
 بی قراری ها بگوئیم
 از چشمان خسته و نگاههای همیشه گریان بگوئیم
 از اشکهای فرو چکیده و آن قطره هایی که در آسمان چشمان
 همیشه بارانی عزیزانمان به انتظار فرو چکیدن نشسته اند...
 شاید وقتی دیگر بگوئیم که دیگر پرنده ای در باغ امید
 نمی خواند و گلهای سرخ دیگری عطر ندارند...
 لاله ها سرخ نیستند و یاسها عطری دل انگیز ندارند...
 شاید روزی فرصت بر خواستن پیش آید و آن روز تو را نیز به
 یاری طلبم و، تا چشمه ها را به باغها هدایت کنیم ، تا عطر
 شادی و زندگی پرنده ها را به نغمه سرایی وادارد و شوق
 زندگی لبخند را روی لبها بنشانند.
 بتوانیم دیوار سیاه فاصله و سکوت را بشکنیم ...
 شاید وقتی دیگر برای همه اینها فرصتی یابم ...
 اما امروز مشق من سکوت است و درسم اشک ...
 سحر